

دکتر بهمن کشاورز^۱

نگاهی به عوامل تأثیرگذار بر توسعه سیاسی دو کشور هند و کره جنوبی

چکیده:

در این مقاله تأکید شده که ظهور دموکراسی - در معنای رقابت سیاسی - در بسیاری از کشورهای جنوب - در کنار محیط مناسب بین‌المللی - به عواملی چند نظیر اراده از بالا (آمادگی دولت). و قدرت نهادهای مدنی (فشار از پایین) - در عین تأثیرپذیری آنها از علایق طبقات متوسط جدید به بالا - وابسته بوده است از اینرو، می‌تواند با تکیه به قاعده مزبور، تحولات سیاسی دو کشور هند و کره جنوبی را مورد تحلیل قرار داد. در کره - سالهای آخر دهه ۱۹۸۰ - در نتیجه فشار نهادهای مدنی و طبقات صنعتی و متوسط، الیت قدرت (با حمایت جناح میانه طرفدار سرمایه‌داری صنعتی) وادار به پذیرش ریسک سیاست رقابتی گردید. مورد هند نشان از آن دارد که در تکوین دموکراسی، حزب کنگره - به مثابه حزب ناسیونالیست بورژوا و مدافع ارزش‌های دموکراتیک و استقلال کشور در سال‌های قبل از ۱۹۴۷ - و دولت منتخب آن - در بعد از ۱۹۴۷ - به رغم شرایط نامناسب اجتماعی اقتصادی، نقش مهمی ایفا کرده‌اند.

واژگان کلیدی:

توسعه سیاسی، نهادهای مدنی، دولت، طبقات اجتماعی.

پیش در آمدی بر بحث

در باب نظم نوین جهانی، مباحث متنوع و عدیده‌ای مطرح گردیده که دلالت بر تأثیرپذیری این نظم از گفتمان آزادی^۱ و دموکراسی دارد. این تفاوت از آن چیزی است که در نظم قدیم پژوهاک داشت و ارزش‌هایی چون ثبات^۲ و عدالت اجتماعی^۳ در آن واجد اهمیت بودند.

وضعیت مزبور، برانگیزاننده پرسش‌های گوناگونی است؛ آیا ظهور دموکراسی‌ها در کشورهای مختلف محصول یک عامل می‌باشد یا می‌باید در این خصوص از تبیین چندعلتی بهره گرفت؟ آیا استقرار ارزش‌های دموکراتیک، پیامد شرایط اجتماعی - اقتصادی مناسب است یا چنین حالتی، خود موجب ظهور دموکراسی در یک کشور می‌گردد؟

تجارب ممالک جنوب، در زمینه‌های مورد اشاره، نشان از آن دارد که:

الف) پاره‌ای از کشورها، تحت تأثیر عامل خارجی (استقرار نظم جدید) اندام‌های سیاسی و اجتماعی خود را دموکراتیزه کرده‌اند.

ب) در برخی از کشورها، روند گذار دموکراتیک، با اتکا به شرایط اجتماعی و اقتصادی مساعد انجام پذیرفته است.

ج) بعضی هم، بی‌آنکه خود از ویژگی‌ها و مشخصات اجتماعی و اقتصادی مثبتی برخوردار باشند، مبادرت به دموکراتیزاسیون سیاسی بر اساس اراده الیت حاکم^۴ نموده‌اند. پژوهشگر حاضر، در این نوشتار، درصدد است تا با استفاده از روش جامعه‌شناسی توسعه - که تا حدود زیادی متأثر از نظریه برینگتون مور می‌باشد - توسعه یافتگی سیاسی دو کشور هند و کره جنوبی را مورد کنکاش قرار دهد. می‌توان گفت پروژه توسعه سیاسی در این دو کشور به‌رغم زمینه‌ها و شرایط متفاوت، بیش از هر چیزی معلول دو عامل دولت و نهادهای مدنی که بر طبقه بورژوازی صنعتی و یا طبقه متوسط به بالا و مدرن اتکا دارند، می‌باشد، (فرض گزارش). در جهت نیل به مقاصد پژوهشی، بازگویی مطالب مرتبط با نشانه‌ها و عوامل توسعه سیاسی، نقطه عزیمت بحث خواهد بود. متعاقب آن، متأثر از این مفاهیم، مسائل توسعه سیاسی در دو کشور

1- Political Freedom.

2- Stability.

3- Social Justice.

4- ruling elite.

هند و کره جنوبی، در دستور کار قرار خواهد گرفت.

مباحث نظری

۱- نشانه‌های توسعه سیاسی

روایت‌های متفاوتی از توسعه سیاسی غربی - در عین همانندی‌ها - ارائه شده که این تمایزات، ریشه در عوامل تاریخی و معرفتی داشته است. وجه تاریخی آن مؤید این است که نظریه‌ها در دو زمان متفاوت (نظم قدیم و نظم جدید) بیان گردیده است. ریشه معرفتی هم متأثر از علایق مطالعاتی اندیشه‌ورزان اجتماعی و سیاسی در اولویت‌دهی به برخی از معیارهای توسعه سیاسی، بوده است.

هانتینگتون در دهه ۱۹۶۰، مواردی چون انفکاک ساختاری، دولت عقلانی و مشارکت اجتماعی و سیاسی را به مثابه نشانه‌های توسعه سیاسی تلقی می‌کند. (هانتینگتون، ۱۳۷۵، ص ۱۳۹)

لوسین پای، در همان مقطع، به نقل از صاحب‌نظران علم الاجتماع، تعاریف متعددی را برمی‌شمارد؛ توسعه سیاسی به معنای تجهیز قدرت است، توسعه سیاسی نوعی تغییر و تحول اجتماعی است و... (Pye, 1966, p. 12)

بایندر در عین همداستانی با دانشوران فوق در برخی از موارد نظیر انفکاک ساختاری، از دولت مسئول و برابری (قانونی و سیاسی) شهروندی نیز به منزله نشانه‌های توسعه سیاسی یاد می‌کند. (راش، ۱۳۷۷، ص ۲۴۷)، مور هم در نشانه‌شناسی توسعه دموکراتیک، بر مواردی چون محدودیت قدرت حکام، فرصت‌سازی برای تهیدستان و همچنین آزادیهای دموکراتیک انگشت می‌گذارد. (برینگتون، مور، ۱۳۶۹، ص ۵۱)

این در حالی است که در مباحث جدید، توسعه سیاسی عمدتاً متضمن استقرار آزادی‌ها و نهادهای دموکراتیک و برگزاری انتخابات منظم، عادلانه و رقابتی می‌باشد. (Hayness, 1996, p. 45)

این رهیافت‌ها در تبیین واقعیات اجتماعی و سیاسی تا حدودی قرین موفقیت بوده‌اند، اما بهره‌گیری از آنها، به صورت مجزا، راهگشا نخواهد بود، زیرا برخی از متغیرها در تعاریف فوق، در شرایط حاضر، منحصر به رژیم‌های دموکراتیک نیستند و نظام‌های غیر دموکراتیک هم

نسبت به آنها با دیدی بدبینانه نگاه نمی‌کنند، مزید بر آن، برداشت‌های مزبور تمایزی بین مراحل گذار^۱ و تحکیم^۲ در فرایند دموکراتیزاسیون سیاسی، قائل نشده‌اند. امکان دارد که برخی از وجوه نظیر آزادی‌های سیاسی در روند تکوین، تجلی عینی یابند ولی نشانه‌های دیگر مانند حکومت قانون^۳ به صورت قوی در ساختارهای سیاسی و اجتماعی ساطع نگردند.

این ملاحظات، موجب می‌گردد که توسعه سیاسی، با دیدی ترکیبی - ترکیبی از متغیرهای مختلف - و مرحله‌ای - وجود مراحل مختلف نظیر مرحله اول، میانی و عالی - نه‌نهایی - به صورت زیر، تعریف شود:

(الف) دولت حاکم، خود را پاسخگو و متعهد به استقرار و همچنین گسترش دموکراسی بداند.
(ب) گروه‌ها، اقوام، اقشار و طبقات اجتماعی بتوانند به عنوان انتخاب شونده و انتخاب‌کننده در عرصه‌های سیاسی حضور و مشارکت پیدا کنند.

(ج) انتخابات نهادهای مختلف (پارلمان و ...) به صورت منظم و رقابتی برگزار شود.

(د) آزادی‌های مدنی و سیاسی (عقیده، بیان و ...) نمود عینی یابد.

(ه) فرهنگ سیاسی شهروندی (مدارا جویی و ...) ظهور پیدا کند و نهادهای مدنی (مؤسسات صنفی، احزاب و ...) با برخورداری از استقلال نسبی از قدرت و ثروت تأسیس گردند.

(و) دولت و جامعه، به تدریج در پی استقرار حکومت قانون برآیند.

۲- زمینه‌ها و علل توسعه سیاسی

با اتکا به نظریه‌های مختلف، باید عوامل زیرا را در تکوین توسعه یافتگی سیاسی کشورها، دخالت داد.

(الف) عوامل اجتماعی و اقتصادی: تکیه بر عوامل اجتماعی و اقتصادی در ظهور و تکوین دموکراسی در مباحث نظریه پردازان نوسازی نظیر لیپست، کات رایت، اسکالی و ... ریشه دارد. در این تئوری، فرض بر این است که استراتژی توسعه اقتصادی در معنای رشد اقتصادی پیامدهایی

1- Transition.

2- consolidation.

3- rule of law.

مانند صنعتی شدن، افزایش درآمد سرانه، کاهش نابرابری‌های طبقاتی، گسترش سواد عمومی و شهرنشینی را به همراه خواهد داشت، چنین وضعیتی. افراط‌گرایی سیاسی^۱ را کاهش می‌دهد و میانه‌روی و دموکراتیزاسیون سیاسی را جایگزین آن می‌سازد. (Pour Gerani, 1991, p. 4)

برخی از اندیشه‌ورزان اجتماعی و سیاسی پاره‌ای از وجوه رویکرد مزبور را در عین پذیرش هسته اصلی آن مورد چون و چرا قرار داده‌اند. هانتینگتون، با قبول این نکته که افزایش درآمد به صورت محتمل (ورود یک کشور به مرحله انتقال) موجب استقرار آزادی‌های دموکراتیک در یک کشور می‌شود، رابطه جبری توسعه و دموکراسی را مردود می‌شمارد و علاوه بر آن باور دارد که دموکراتیزاسیون سیاسی موکول به وجود نهادهای واسط، ظهور بورژوازی صنعتی مستقل و برداشت‌های دینی خاص نظیر مسیحیت نیز می‌باشد. (هانتینگتون، ۱۳۷۳، صص ۱۲۲-۵۴)

پرزورسکی با اذعان به رابطه مبتنی بر همبستگی بین ثروت و دموکراسی و رد رابطه علی، بر این عقیده است که ممالک فقیر هم مستعد دموکراتیزاسیون می‌باشند. (آلن سیارف (به نقل)، ۱۳۸۰، ص ۵۹)

آلن سیارف فزاتر از آنها موضع می‌گیرد. بر اساس نگرش سیارف، جوامع فقیر در صورت برخورداری از نهادهای مدنی ریشه‌دار و نهادهای نظامی حرفه‌ای در اجرای آموزه‌های دموکراتیک، مشکلی نخواهند داشت. (آلن سیارف (به نقل)، ۱۳۸۰، ص ۶۷)

ب) عامل طبقات اجتماعی: نظریه ساختاری این واقعیت را منعکس می‌کند که در یک کشور، پاره‌ای از طبقات (متوسط به بالا و مدرن) آمادگی لازم برای پذیرش دموکراسی را دارا هستند و بعضی طبقات هم مانند (اشراف زمیندار، بورژوازی تجاری و ...) به مقاومت علیه آن به پا می‌خیزند.

برینگتون مور در این راستا، ظهور دموکراسی را معلول بورژوازی صنعتی می‌داند و در مقابل، اشراف زمیندار و دهقانان را از شمول این قاعده مستثنی می‌سازد. از دید او، طبقات اخیرالذکر، کارگزار رژیم‌های محافظه‌کار می‌باشند. (مور)

ممکن است دموکراسی، در این سطح، به دموکراسی یک طبقه‌ای (نه چند طبقه) منجر شود.

بنا به نظر روشمایر، گسترش دموکراسی، به حضور و مشارکت دیگر طبقات مانند پرولتاریای صنعتی هم ربط دارد (دموکراسی چند طبقه‌ای). (Handelman, 2000, p.246)

ج) نهادهای مدنی: به نظر بعضی (آلموند و سیارف)، وجود نهادهای مدنی موجب برقراری توازن بین دولت و جامعه می‌گردد و در چنین وضعیتی دولت‌ها از رویه‌های اقتدار منبثانه دست می‌شویند و سرشت و ماهیت دموکراتیک به خود می‌گیرند. (بای، ۱۳۸۱، ص ۲۱)

صرف وجود نهادهای مدنی، بی‌آنکه به عناصر متشکله آن (طبقات) توجه شود عاملی رهگشا در پروژه توسعه سیاسی نخواهند بود. خلاف گزاره فوق، مشکلاتی را در زمینه ذریبط به وجود خواهد آورد.

از این رو باید پذیرفت نهادهای مدنی در صورتی پاسدار آزادی‌های سیاسی خواهند بود که اعضای آن دارای خاستگاه طبقاتی^۱ و یا جهت‌گیری طبقاتی^۲ مبتنی بر طبقه متوسط به بالا و مدرن باشند، عکس آن باعث اختلال بیشتری در روند توسعه سیاسی، خواهد گردید.

د) نخبگان قدرت: در تئوری گذار، به نقش الیت سیاسی برای تحقق عینی توسعه سیاسی نیز بها داده می‌شود.

دانکوارت روستو، این نقش را دوگانه می‌بیند: از یک سو موجب انقباضی شدن محیط سیاسی می‌شود و از دیگر سو، جامعه را به سوی آزادی و دموکراسی رهنمون می‌سازد. (بای، ۱۳۸۱، ص ۲۱)

فواتر از تئوری مزبور این نکته واجد اهمیت است که بگوئیم دولت‌های مدرن، به صورت سرشتی، از دموکراسی دفاع می‌کنند. چنانچه این شرایط - مرتبط با دولت - نمود عینی نیابد، به صورت پراگماتیستی (متأثر از فشار خارجی، تقاضای اجتماعی و ...) پروژه مزبور (دموکراسی)، توسط دولت‌ها حمایت خواهد شد.

ه) فرهنگ سیاسی شهروندی: هرچند اجرای پروژه توسعه سیاسی به نخبگان معتقد به دموکراسی به عنوان نیروهای پیشاهنگ نیاز دارد، ولی نباید تأثیر فرهنگ سیاسی شهروندی که متضمن مشارکت‌جویی، تساهل، جمع‌گرایی و ... طبقات اجتماعی است، را در نیل به این

1- class origin.

2- class orientation.

مقصود به وجه مغفول گذاشت.

در فرایند گذار، این نقش در قالب زمینه^۱ با بستر^۲ ظاهر می شود از این رو نمی توان آن را تا حد علت^۳، ارتقا بخشید، پرسش این است آیا همه فرهنگ های سیاسی، در هر شرایطی قابلیت تغییر شکل فرهنگ تبعی به فرهنگ مشارکتی را دارا هستند؟ به نظر هانتینگتون، این امر کلی و مطلق نیست، برخی فرهنگ ها تحت تأثیر آئین ها و ادیانی چون مسیحیت، دموکراسی پذیر و بعضی مانند کنفوسیوس دموکراسی گریز می باشند. (هانتینگتون، ۱۳۷۳، صص ۹۹-۹۷)

اما متفاوت از هانتینگتون و با پرهیز از برداشت مکانیستی و ایستا، گفتنی است که دو عامل می تواند در تغییر شکل فرهنگ تبعی^۴ به فرهنگ شهروندی یا مشارکتی^۵ مؤثر باشند:

(الف) نوع تفسیر از الگوهای فکری و عقیدتی

(ب) ظهور تحولات اجتماعی و اقتصادی در یک کشور

(و) نظام بین الملل: نقش عامل بین المللی، خاصه در شرایط نظم جدید، در استقرار آزادی های دموکراتیک - در عین وجود رویکردهای گسترش خواهانه دولت های بزرگ - غیر قابل انکار است. هانتینگتون در این خصوص بر نقش اتحادیه اروپا، [قضیه (ترکیه و ...)] و امریکا [مسئله شیلی و ...] بی آنکه به علایق فرامرزی آنها توجه نشان دهد، تأکیدی خاص دارد و مرتبط با آن خاطر نشان می سازد که یکی (اروپا) ورود ترکیه را موقوف به رعایت و احترام به حقوق بشر دانسته و دیگری (امریکا) مانع کودتای نظامیان علیه دموکراسی در شیلی سال های آخر دهه ۱۹۸۰ شده است. (هانتینگتون، ۱۳۷۳، صص ۱۱۱-۹۹)

سیارف نقش این عامل را با استفاده از مفاهیم مناسب یا نامناسب بودن محیط بین الملل

مورد توجه قرار می دهد. (آن سیارف، ۱۳۸۰، ص ۶۷)

قابل درک است که نظریات فوق، در عین برخورداری از توانایی های تبیینی، در همه زمینه ها، پاسخگوی خوبی نخواهند بود. یکی از مشکلات آن است که در این رویکردها، زمینه - به عنوان

1- background.

2- context.

3- cause.

4- subject culture.

5- participatory culture.

نیروی تسهیل کننده و شتابزا - و علت - به عنوان نیروی تعیین کننده - در پیشسازی و هدایت کنندگی توسعه سیاسی، با یکدیگر همپوشی^۱ پیدا کرده‌اند، به سادگی نباید عواملی نظیر شهرنشینی، سواد عمومی، نظام بین‌الملل (در شرایط قدیم)، درآمد سرانه - که طبعاً در روند توسعه سیاسی تأثیر گذارند - را به عنوان عاملی تعیین کننده تلقی کرد. کشورهای امریکای لاتین در دهه‌های ۶۰ و ۷۰، با تحولات اجتماعی مثبتی مانند افزایش شهرنشینی و سواد عمومی مواجه گردیده بودند، اما هرگز قادر به استقرار یا حراست از آزادی‌های دموکراتیک به صورت پایا نگردیدند و از این رو در این قاره چرخه دیکتاتوری - دموکراسی تکرار می‌شد. با توجه به این ملاحظات، پذیرفتنی خواهد بود که برخی از عوامل مانند دولت و نهادهای مدنی که برخوردار از علایق طبقاتی متوسط به بالا با جهت نوگرایانه می‌باشند را به عنوان نیروی تعیین کننده‌ای در نظر گیریم، بی‌آنکه نقش عامل بین‌المللی مشخصاً در شرایط جدیدی را از یاد ببریم. مزید بر آن، در ارزیابی عوامل مورد اشاره، می‌باید به تمایز مرحله تکوین و تحکیم توسعه یافتگی سیاسی هم فکر کرد، زیرا دموکراسی، در شرایط گذار ممکن است با شرایط اقتصادی معمولی در یک کشور استقرار پیدا کند، اما در روند تحکیم، وجود فقر آن را مورد تهدید قرار خواهد داد.

مطالعات موردی^۲

۱- هند

الف) تصویری از هند امروز

هند به عنوان مستعمره سابق انگلیس، در سال ۱۹۴۷ به عنوان دولتی مستقل، در عرصه بین‌المللی ظاهر شده و بیش از نیم سده است که دموکراسی را تجربه می‌کند. دموکراسی هندی، از ابتدا، تحت سلطه یک حزب به نام حزب کنگره در قالب نظام حزبی مسلط - نه نظام حزبی انحصاری - قرار داشت و بعد از گذشت دو دهه و نیم، در نتیجه پیروزی ائتلاف چپ جاناناتا مرکب از کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و انشعابیون حزب کنگره، چنین وضعیتی زیر سؤال قرار گرفت و سرشت رقابتی نظام حاکم فزونی پیدا کرد. در انتخابات یک ماه اخیر حزب کنگره بار

1- overlap.

2- case studies.

دیگر مجلس و نخست‌وزیری را به دست آورد.

هند در عرصه‌های اقتصادی هم گام‌های موفقیت‌آمیزی را برداشته است، چرا که با تولید و ساخت قطعات کامپیوتری و ماشین‌آلات مختلف توانسته خود را به یک کشور نیمه صنعتی در جهان امروز مبدل نماید. توفیق آن، در زمینه کشاورزی، با توجه به افزایش تولید اقلام غذایی استراتژیک مانند گندم و برنج تا خودکفایی بوده است. به‌رغم این دستاوردها، بیش از ۳۰۰ میلیون نفر از جمعیت یک میلیاردی هند، از فقر رنج می‌برند. (Robert Yoginderk Alagh, 1991, p.12) درآمد سرانه مردم، از ۳۹۰ دلار تجاوز نمی‌کند. (Haynes, 2001, p. 18) و نزدیک به ۵۰ درصد جمعیت کشور نیز بی‌سواد هستند. (Palmer, 1961, p. 141)

ب) نشانه‌های توسعه سیاسی

دموکراسی هندی، ریشه در تاریخ مبارزات مردم این کشور جهت مقابله با سلطه انگلیس و دفاع از منافع و علایق خویش دارد. حزب کنگره زبان‌گویای هندی‌ها بود که مبارزات استقلال‌طلبانه مردم را رهبری کرد و پس از تحصیل قدرت در سال ۱۹۴۷، موفق به استقرار دموکراسی در این کشور گردید. آموزه‌های دموکراتیک آن در قانون اساسی سال ۱۹۴۹ هند تبلور یافت که منعکس‌کننده نوع نظام (جمهوری دموکراتیک و سکولار) بود. بر اساس این قانون، نهادهای تقنینی - مشخصاً مجلس مردم (لوک صبا) - نه مجلس ایالات (راجیا صبا) - مبتنی بر آرای عمومی گردیده است. نهاد اجرایی یعنی نخست‌وزیر - نه رئیس‌جمهور که مقامی تشریفاتی است - منتخب مجلس می‌باشد که در قالب فرماندهی ارتش، بر نهاد نظامی کنترل دارد. نهاد قضایی، بنا به تصریح قانون که بر عدم عضویت قضات در احزاب سیاسی تأکید دارد، بی‌طرف شناخته شده است. این سند، همچنین به آزادی‌های عقیده، مذهب، حزب و مطبوعات، توجه کرده است. (Palmer, 1961, p.p. 141 and 211)

نمادی از این آزادی‌ها را می‌توان در انتخابات پارلمانی هند در مقاطع زمانی مختلف دید. انتخابات سال‌های ۱۹۵۱ و ۱۹۵۷ و ۱۹۶۷ و ۱۹۷۱ مؤید رقابت گروه‌ها و احزاب سیاسی بود. حزب کنگره در این نبرد انتخاباتی، به ترتیب توانست با کسب ۳۴۶ و ۳۷۱ و ۲۹۱ و ۳۵۲ کرسی، اکثریت کرسی‌های مجلس مردم را تصاحب نماید، اما گروه‌ها و احزاب اقلیت مانند

سوسیالیست‌ها، محافظه‌کاران و کمونیست‌ها تنها موفق به کسب ۱۰ تا ۳۰ کرسی مجلس گردیدند. (Alagh, p. 211)

به هر حال، دموکراسی هندی را نباید به یک نظام لیبرالی تقلیل داد، چراکه این دموکراسی با سوسیالیزم معتدل که در سال ۱۹۵۵ مورد تأیید حزب کنگره قرار گرفت (Alagh, p. 211) تلفیق یافته بود. از سال‌های دهه ۱۹۵۰ - به‌رغم خصوصی‌سازی‌ها دهه ۹۰ - دولت در برخی از عرصه‌های اقتصادی مانند صنعت فولاد، اتومبیل ... و سازماندهی تأمین اجتماعی دخالت ورزیده است، امری که دولت هند را بنا به نظر ایوانز، واجد برخی از خصوصیات دولت توسعه‌گرا^۱ نموده است. (ایوانز، ۱۳۸۰، ص ۱۲۳)

با این وجود، فقر و منازعات قومی، همواره دموکراسی هندی را مورد مخاطره قرار داده و دولت در برخی از مقاطع، مبادرت به حالت فوق‌العاده کرده است. برای مثال، در کرالا (۱۹۶۰-۱۹۵۹) و هاریانا (۱۹۶۷-۶۸) به ترتیب به مدت ۶ و یک ماه، وضعیت فوق‌العاده برقرار شد. (Palmer, p. 123)

ج) زمینه‌ها و علل توسعه سیاسی

در مورد توسعه یافتگی سیاسی هند، به عوامل مختلفی اشاره شده است؛ برخی از منابع، از تأثیر میراث استعمار انگلیس بر تحولات سیاسی هند سخن گفته و در این خصوص خاطر نشان ساخته‌اند که هندی‌ها از رویه‌های دولت مزبور که در ارتباط با استقرار قانون، برقراری نهادهای مشورتی - که عناصر انتخابی آن، هندی و انگلیسی بودند - و همچنین دستگاه اداری کارا بود، در سال‌های بعد از استقلال استفاده فراوانی کرده‌اند. (هانینگتون، ۱۳۷۵، ص ۱۲۸) یعنی زمامداران دولت مستقل و دموکراتیک هند، این رویه‌ها را در ساختار سیاسی و اداری خویش جذب و مستحیل ساخته‌اند. عده‌ای از محققان هندی، دموکراسی هند را در رابطه با استقلال این کشور قابل فهم می‌دانند، چراکه این استقلال خواهی مبتنی بر ناسیونالیزم دموکراتیک - نه اقتدار منشانه - بود. (فت وچ، ۱۳۷۸، ص ۲۳۴) برینگتون مور بر این باور است که هند در روند گذار به دموکراسی با

اشراف زمیندار ضعیف مواجه بود و در چنین وضعیتی، ائتلافی میان زمینداران و بورژوازی رو به رشد علیه کارگران و دهقانان صورت نگرفت، (مور، ۱۸۴) به نظر عده‌ای مانند دال تکوین و تحکیم دموکراسی در هند، محصول تنوع قومیت‌ها و عدم توان آنها در رویارویی و تضعیف یکدیگر، بوده است. (دال، ۱۳۷۹، ص ۲۰۵)

پاره‌ای هم نظیر گاسفیلد توسعه و توسعه سیاسی هند را به انطباق‌جویی نظام کاست و طبقات تهیدست وابسته بدان - به رغم تمایلات اقتدارگرایی و سلسله‌مراتبی آنها - با موازین سیاسی دولت حاکم ربط می‌دهند. (روشنه، ۱۳۷۴، ص ۲۳۶)

نظریات فوق، هریک به نوعی در تحلیل تحولات سیاسی هند، سهمی داشته‌اند، اما مشکل آنجاست که زمینه و علت دموکراسی در این کشور، با یکدیگر در هم آمیخته شده. مزید بر آن، در شناسایی علت و میزان تأثیرگذاری آن، کوته‌اندیشی صورت گرفته است. در چنین حالتی، برای فهم ریشه‌ها و علل توسعه سیاسی هند، راهی جز غور و بررسی ویژگی‌های این کشور در سال‌های اول استقلال نخواهد ماند:

۱- نرخ باسوادی: در توسعه یافتگی سیاسی، میزان جمعیت باسواد، حداقل نقش تسهیل‌کننده دارد. هند، در سال‌های بعد از استقلال در این زمینه دچار مشکل بود. نرخ باسوادی از ۲۲ درصد تجاوز نمی‌کرد و تعداد دانشجویان کشور هم در حد ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار نفر تخمین زده می‌شد. (Palmer, p. 243)

۲- ترکیب جمعیتی: یکی از عوامل مؤثر در دموکراتیزاسیون سیاسی، وضعیت جمعیتی به لحاظ سکونت در شهر یا روستا می‌باشد، یعنی هر اندازه تعداد جمعیت شهری افزوده شود، میل به دموکراسی خواهی در جامعه تقویت می‌شود. در حالی که بر اساس آمار، جمعیت روستایی هند در سال‌های بعد از استقلال، بیش از جمعیت شهری و معادل ۸۰ درصد جمعیت کشور بود.

۳- وضعیت اقتصادی و طبقاتی: هند، در سال‌های بعد از استقلال، در شرایط اقتصادی ضعیف قرار داشت. درآمد سرانه مردم پایین و در حد ۵۹/۱ دلار بود که تقریباً نصف درآمد سرانه کشور همسایه (سریلانکا) - ۱۰۹ دلار - می‌نمود. (مدنی، ۱۳۶۷، ص ۷۵)

نابرابری‌های طبقاتی هم شدید بود. اشراف زمیندار و بورژوازی در موقعیت فزادستی قرار داشتند. طبقه متوسط آن، پرشمار و قوی نبود، کارگران و دهقانان هم از فقر رنج می‌بردند.

۴- نهادهای مدنی: هند، در سال‌های بعد از استقلال، دارای نهادهای مدنی (نهادهای کارگری، اتحادیه‌های صنفی،) قوی نبود، اما در این میان، وضعیت حزب کنگره، متفاوت از آنها نشان داده می‌شد. این حزب تقریباً به عنوان قدیمی‌ترین حزب در آسیا در سال ۱۸۸۵ تأسیس گردید و به تدریج حامیان فراوانی پیدا کرد، به گونه‌ای که بنا به نظر رهبران حزب در هریک از میتینگ‌های سیاسی سال‌های قبل از استقلال حداقل سی هزار نفر شرکت می‌جستند. (نفلی، ۱۳۶۱، ص ۲۷۲) حزب کنگره، رهبری مبارزات استقلال طلبانه مردم هند را هم بر عهده برداشت.

۵- فرهنگ سیاسی: طبقات اکثریت هندی‌ها، یعنی ۸۰ درصد جمعیت کشور، هندو می‌باشند که در کنار آن پیروان آیین‌ها و ادیان دیگر مانند اسلام و مسیحیت، نیز وجود دارند. می‌توان پذیرفت با توجه به سلطه جمعیت هندو و نگرش اقتدارمشنانه آنها، نباید در سال‌های بعد از استقلال هند، از فرهنگ سیاسی مدنی - نه فرهنگ مبارزه - در این کشور، صحبت کرد.

۶- محیط بین‌الملل: هند در شرایطی موفق به کسب استقلال گردید که نظم جدیدی - نظم دوقطبی تحت رهبری (شوروی و امریکا) - تکوین می‌یافت. قدرت‌های بزرگ دلمشغولی‌های استراتژیک چون تسهیم منافع در مناطق دیگر (خاورمیانه و اروپا) داشتند و از این رو، به مسائل هند زیاد توجه نمی‌کردند. در واقع محیط بین‌الملل برای اجرای پروژه توسعه سیاسی در هند، مناسب بود. (هانتینگتون، ۱۳۷۳، ص ۱۸۰)

۷- موقعیت نظامیان: جایگاه نظامیان، از دو زاویه قابل فهم می‌باشد:

یکی اینکه هندی‌ها - به جز ارتش تحت امر انگلیسی‌ها - در روند مبارزه خویش به دلیل اعتقاد به مبارزه غیرمسلحانه - مقاومت منفی - نه هیچ نیروی میلیشایی را پرورش دادند و نه موفق به تأسیس ارگان‌های نظامی مستقل گردیدند تا نظامیان با اتکا به سابقه مبارزاتی، برای خود سهمی در سلسله مراتب نظام سیاسی قائل شوند. دیگر آنکه، در سال‌های بعد از استقلال، قانون اساسی هند صراحتاً فرماندهی کل قوا را تحت کنترل رئیس جمهور - عملاً نخست‌وزیر - قرار داد و بدین ترتیب نظارت عناصر غیرنظامی بر نهادهای نظامی مسجل گشت.

۸- ایت قدرت: بعد از خروج انگلیسی‌ها، تقریباً رهبران حزب کنگره مناصب عمده قدرت را به دست گرفتند. آنها، نسبت به آموزه‌های دموکراسی دیدی خوش‌بینانه داشتند.

با توجه به ملاحظات فوق، این سؤال در ذهن متداعی می‌گردد که هند در سال‌های بعد از

استقلال می‌بایستی چه سیاستی را در امور داخلی اتخاذ می‌کرد؟ بنا به دلایل زیر به نظر می‌رسد که انتخاب سیاست توسعه اقتصادی به معنای رشد، مشکل‌زا بود.

۱- اجرای این سیاست دست کم در کوتاه مدت، با استقرار رویه‌های غیردموکراتیک همراه می‌گشت که این امر با تمایلات دموکراسی خواهی رهبران حزب کنگره و دولت منافات داشت.

۲- اجرای استراتژی فوق به سرمایه و تکنولوژی غربی نیاز داشت که به دلیل تبعات آن (وابستگی اقتصادی) مورد قبول مقامات دولت قرار نمی‌گرفت.

۳- استراتژی رشد در مراحل اولیه پیامدهایی چون بیکاری و تورم و... داشت که فرجامی جز شدت و خامت اقتصادی و غیرقابل تحمل شدن فقر - با توجه به شرایط اقتصادی طبقات اجتماعی - نداشت و مقامات دولتی هم به چنین ریسکی تن نمی‌دادند.

با ابطال گزینه فوق، این پرسش طرح می‌شود، آیا جامعه هند، آمادگی لازم برای اجرای دموکراتیزاسیون سیاسی را دارا بود؟ با اتکا به دو وجه می‌توان پاسخ داد: در یک وجه، پاسخ منفی است، چون هند به لحاظ برخورداری از یک سری شاخصه‌های اجتماعی (سواد، شهرنشینی، ثروت و طبقه متوسط) در وضعیت خوبی قرار نداشت. در وجه دیگر، پاسخ مثبت است، به رغم وجود فقر، هند دارای ویژگی‌های مثبتی هم بود مانند عدم برخورداری نظامیان از جایگاه برتر در بوروکراسی، محیط مناسب بین‌المللی، الیت قدرت طرفدار دموکراسی و نهاد مدنی قوی (حزب کنگره).

به نظر ما، دو مورد اول، به مثابه نیروی تأثیرگذار و دو مورد آخر یعنی الیت قدرت و نهاد مدنی به منزله عامل تعیین کننده در توسعه سیاسی هند، به حساب می‌آیند، هرچند به سادگی نمی‌توان بین حزب و دولت در هند، خط فاصل ایجاد کرد، اما نباید این تمایز را در مراحل آغازین دموکراتیزاسیون سیاسی و نقش هریک از آنها در چنین وضعیتی نادیده انگاشت. استقرار آزادی‌های سیاسی که با استقلال کشور هند تقارن پیدا کرد، محصول کار حزب کنگره - به عنوان حزب مبارزه - بود تا دولت. از این گذشته دموکراسی خواهی دولت در عین تأثیر پذیری از برنامه‌های حزب کنگره تا حدودی محصول محیط سیاسی و انتظارات عمومی از دولت مبنی بر اجابت یک سری خواسته‌ها (منجمله آزادی‌ها) بود. این ایده، با بیان این نکته که دولت حاکم نه یک دولت متکی به حزب انحصاری، بلکه دولت وابسته به حزب مسلط بود، بیشتر تقویت

می‌گردد.

با این توضیح، به عوامل تعیین کننده توسعه سیاسی در هند توجه می‌کنیم:

۱- دولت: با استقرار دولت (برآمده از حزب کنگره) در سال ۱۹۴۷ و تدوین و تصویب قانون اساسی در ۱۹۴۹، پروژه دموکراتیزاسیون سیاسی، آغاز شد. این پروژه، در عین حالی که از علایق فکری مقامات دولت (ناسیونالیزم دموکراتیک) ریشه می‌گرفت، منعکس کننده رویکردهای طبقاتی آنها نیز بود. دولت حاکم، به لحاظ طبقاتی، ائتلافی از بورژوازی صنعتی و اشراف زمیندار بود که پس از چندی بورژوازی سلطه هژمونیک را در بلوک قدرت هم به دست آورد. در دستگاه دولت در یک چهارچوب جناح‌گرایی^۱، دو جناح ترقیخواه و محافظه‌کار حضور داشتند. ترقیخواهان، با نگرش سوسیالیستی (معتدل) از منافع بورژواری و طبقات نزدیک بدان نظیر خرده بورژوازی حمایت می‌کردند. تحدید سرمایه ارضی و کنترل دولت بر بخشی از سرمایه صنعتی - با توجه به شرایط گذار - مورد توجه این جناح بود. نهرو (نخست‌وزیر) از شخصیت‌های جناح ترقیخواه بود. مواضع فوق، مورد قبول جناح محافظه‌کار نبود، این جناح، با پذیرش نوعی حداقل‌گرایی برای دولت و احساس همدردی با زمینداران، از حفظ و گسترش سرمایه صنعتی و ارضی دفاع می‌کرد. پاتل وزیر کشور (در سال‌های اول استقلال)، از چهره‌های برجسته جناح محافظه‌کار به شمار می‌رفت. آنچه مشخص است هر دو جناح بر حفظ و انباشت سرمایه تأکید داشتند، اما هریک از آنها خواهان سلطه یک نوع شیوه تولید (مثلاً شیوه تولید سرمایه‌داری و یا...) بر شیوه تولید دیگر (به صورت مثال شیوه تولید زمینداری و یا...) - در عین همزیستی آنها - بودند. می‌توان از این امر نتیجه گرفت که گرچه هر دو جناح در استقرار آزادی‌ها مخالفتی نداشتند، اما عملاً در گسترش آن، با یکدیگر همداستان نبودند. به نظر می‌رسد بورژوازی - نه اشراف زمیندار - به گسترش - نه فقط استقرار - آزادی‌ها فکر می‌کرد، این امر، با توجه به ملازمت مناسبات (آزادانه) سرمایه و محیط سیاسی باز و همچنین احساس نیاز بورژوازی به نزدیکی با طبقات خرده بورژوایی و پرولتری تقویت می‌شد، کما اینکه دولت، از مجاری جناح طرفدار بورژوازی به طبقات اخیرالذکر در سال‌های اول استقلال نزدیک شد و به

1- factionalism.

حمایت از مطالبات اجتماعی آنان پرداخت که پیامد آن تضعیف شکاف‌های قومیتی و طبقاتی در جامعه هند در مقاطع فوق بود.

۲- نهاد مدنی: سخن از دموکراسی در هند، بی‌آنکه به نهاد مدنی و نقش آن فکر شود، سخنی است ناراست و غیر دقیق. عکس آن یعنی بی‌توجهی به نقش دولت هم با واقعیت همخوانی نخواهد داشت.

حقیقت آن است که دموکراتیزاسیون سیاسی در هند در شرایط گذار از یک دولت مستعمراتی به دولت مستقل تکوین یافته و در این رابطه، حزب نقش مهمی بازی کرده است. این نقش از دو زاویه قابل فهم است: از یک طرف حزب - نه دولت - با مبارزات خویش موجب استقلال هند که آزادی‌های دموکراتیک را به همراه داشت، گردید. از طرف دیگر، عملاً حزب تا تدوین قانون اساسی ۱۹۴۹ - با توجه به شرایط دولت و مسئله تکوین دولت - در فرایند تصمیم‌گیری، تأثیرگذاری بیشتری از دولت داشت.

هرچند در روند مبارزه استقلال طلبانه، احزاب مارکسیست و محافظه کار سهم داشتند، اما مطالبات اجتماعی آنها بر محور عدالت یا سلطه آئینی دور می‌زد و حامیانشان هم محدود بودند. در مقابل، حزب کنگره به عنوان یک حزب قدیمی و با داشتن پشتیبانان اجتماعی، ائتلافی از طبقات بورژوازی و اشراف زمیندار بود. این حزب در سال‌های قبل از استقلال از دموکراسی دفاع می‌کرد که در سال‌های بعد از استقلال هم تداوم داشت. به نظر رهبران حزب، دموکراسی عرصه‌ای برای حضور تهیدستان در فرایند تصمیم‌گیری (فضلی، ۱۳۷۲، ص ۸۹) و نیز یک انتخاب بزرگ برای هند به حساب می‌آمد. این رویکرد، در عین تأثیرپذیری از تمایلات فکری رهبران، برآمده از علایق بورژوائی حزب بود، واحد کارفرمایی حزب در جنب ضدیت با سلطه انگلیس، مخالفتی با تعاملات فکری و طبقاتی با دیگر گروه‌ها مانند واحدهای کارگری و کارمندی، در سال‌های قبل و بعد از استقلال نداشت.

هرچند حزب کنگره، یک حزب مسلط - نه انحصاری - بود اما در سال‌های اول استقلال در شرایط عدم تثبیت قدرت - به عنوان یک حزب از پایین - با اتکا به دموکراسی از مطالبات اجتماعی مردم حمایت می‌کرد. این وضعیت به تدریج موجب کاهش شکاف دولت و طبقات تحت سلطه و همچنین تن دادن گروه‌های مخالف به قواعد بازی گردید که پیامد آن چیزی جز

خلع سلاح گروه‌های چپ و محافظه کار در مبارزه بر سر هژمونی - نه حذف آنها - نبود. چنانچه حزب خود را از سیاست‌های دموکراتیک دور می‌ساخت، چه بسا شکاف‌های قومیتی و طبقاتی به گونه‌ای فعال می‌گردید، کما اینکه در روند تحکیم دموکراسی در هند، گروه‌های چپ در قالب ائتلاف جاناتا و با پذیرش سوسیالیسم رادیکالی، به چالش با نظام حزبی مسلط - به صورت فعال شدن شکاف طبقاتی - برخاستند. آنها به رغم واکنش گانندی در اواسط دهه ۱۹۷۰ که موجب دستگیری سه هزار نفر از مخالفان و تعطیلی ۲۵ سازمان افراطی شد (اکتوسر و دیگران، ۱۳۵۹، ص ۲۳۱) توانستند در انتخابات پارلمانی ۱۹۷۷ بیشتر کرسی‌های پارلمانی را از آن خود سازند.

۲- کره جنوبی

۱- تصویری از کره جنوبی امروز: تصویری که از کره جنوبی در گام نخست، کشیده می‌شود، تصویری است اقتصادی. بر این اساس گفته می‌شود که این کشور، در حال حاضر، در زمینه صنعتی به مرحله‌ای ارتقا یافته که در سال ۲۰۱۰ از ژاپن هم سبقت خواهد گرفت. (جان نوزت و بانوشیا آبراین، ۲۰۰۰، ص ۲۸۸)

سیاست‌های اقتصادی کره جنوبی از سال ۱۹۶۰ و در زمان حکومت پارک چونگ هی به اجرا درآمد. برنامه‌های مزبور، از یک سو باعث کاهش (بیکاری و نابرابری‌های طبقاتی) و افزایش رشد اقتصادی و درآمد سرانه - معادل ده هزار دلار در سال‌های اول هزاره سوم (شاهنده، ۱۳۷۹، ص ۱۳۲) گردید، از سوی دیگر تولید بعضی از اقلام این کشور مانند کشتی - در حد دومین تولیدکننده - و اتومبیل - در حد پنجمین تولیدکننده - هم در جهان فزونی پیدا کرد. می‌توان دولت کره جنوبی را به رغم تأثیرپذیری از دولت امریکا و استقرار چهل هزار نیروی امریکایی در خاک این کشور، یک دولت نیمه پیرامونی و پیشرفته - نه پیرامونی و عقب مانده - بر اساس مدل نظریه نظام جهانی اشتاین به شمار آورد.

تصویر سیاسی کره جنوبی هم زیباست، برخی از محققین مربوط به مسائل جهان سوم، کشور کره جنوبی را به لحاظ برخورداری از شاخص آزادی‌های سیاسی (PFI)، در زمره کشورهای آزاد قرار می‌دهند. (Haynes, 2000, p. 359) با آنکه بیش از یک دهه از عمر دموکراسی در کره جنوبی نمی‌گذرد، جامعه و دولت، توانسته‌اند تفاوت‌های سیاسی را به خوبی و به دور از

تنش‌ها تحمل کنند.

به موازات این تحولات، کره جنوبی پیشرفت‌های علمی و آموزشی را نیز تجربه کرده است، به گونه‌ای که جمعیت باسواد آن از مرز ۹۶ درصد - معادل کشورهای صنعتی غرب - گذشته و بیش از ۴۱ درصد فارغ‌التحصیلان دبیرستانی قادر به ورود به دانشگاه‌ها شده‌اند (بالاترین رقم در کشورهای جنوب). (Haynes, 2000, p. 132)

۲- نشانه‌های توسعه سیاسی: دموکراتیزاسیون سیاسی در کره جنوبی، متفاوت از هند، پس از بیست سال از اجرای پروژه موفقیت‌آمیز توسعه اقتصادی و چهل سال بعد از استقلال رسمی کشور در اواخر دهه ۱۹۸۰ آغاز شد، این وجه در قانون اساسی ۱۹۸۸ نیز تبلور عینی یافته است. این قانون تصریح می‌کند که رئیس‌جمهور - برخلاف ادوار پیشین - و نمایندگان مجلس - وجود یک مجلس در کشور - انتخابی خواهد بود. بر اساس سند مزبور، غیرنظامیان بر نهادهای نظامی کنترل دارند. فرماندهی کل قوا در اختیار رئیس‌جمهور می‌باشد نظامیان شاغل هم نمی‌توانند نخست‌وزیر شوند. قانون اساسی با بیان این نکته که قضات نباید عضو هیچ حزب سیاسی باشند، بر بی‌طرفی نهاد قضایی صحه گذاشته است. این قانون همچنین آزادی‌های عقیده، مطبوعات، حزب و مذهب را نیز مورد تأیید قرار داده است. (فرزانه کشاورز، ۱۳۷۸، صص ۳۷ و ۵۰)

می‌توان در این رابطه، به یکی از آزادی‌ها و حقوق سیاسی مانند آزادی احزاب در انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری اشاره نمود. انتخابات پارلمانی ۱۹۸۷ نمایانگر یک نبرد رقابت‌آمیز احزاب و گروه‌های سیاسی بود. در این انتخابات، گروه‌ها و سازمان‌های مختلف مانند حزب عدالت دموکراتیک (حزب حاکم)، حزب صلح و دموکراسی (حزب مخالف و طرفدار کیم دای جونگ) و حزب جمهوریخواه دموکراتیک نوین (حزب مخالف و طرفدار کیم جونگ پیل) و حزب جمهوریخواه دموکراتیک اتحاد مجدد (حزب مخالف و طرفدار کیم یانگ سام) به ترتیب ۸۷ و ۵۴ و ۳۶ و ۵۴ کرسی به دست آوردند. (شاهنده، ص ۱۵۹)

انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۲ هم نماد رقابت دو جریان سیاسی بود. از یک سو، حزب لیبرال دموکرات که ائتلافی از حزب حاکم پیشین (عدالت دموکراتیک) و احزاب مخالف (حزب دموکراتیک و حزب ملی) بود، قرار داشت و از سوی دیگر، حزب صلح و دموکراسی کیم یانگ سام نامزد انتخاباتی جریان اول بود. در حالی که کیم دای جونگ از حزب صلح و

دموکراسی معرفی شده بود. این انتخابات پیروزی کیم یانگ سام با ۴۰ درصد آرا در مقابل ۳۶ درصد آرای کیم دای جونگ - را رقم زد. (شاهنده، ص ۱۶۲)

۳-زمینه‌ها و علل توسعه سیاسی: به نظر پژوهشگران، توسعه سیاسی در کره جنوبی متأثر از عوامل چندی است؛ برخی از نویسندگان، در چارچوب تبیین چندعلتی، بی‌آنکه علت مسلط آن مشخص شود، دموکراتیزاسیون سیاسی این کشور را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند. به نظر آنها این عوامل شامل تحولات اقتصادی، افزایش انتظارات عمومی، اراده دولت و شورش‌های دانشجویی و کارگری می‌باشد. (لفت ریچ، صص ۲۰۱-۲۰۵)

محققان کره‌ای با پاره‌ای از موارد فوق مانند تحولات اقتصادی و اراده دولت موافقت نشان می‌دهند، اما با قبول تحول در فرهنگ سیاسی طبقات به مثابه یک عامل مهم، از آنها دور می‌شوند. (لفت ریچ، ص ۲۰۹)

پژوهشگری چون گیبنی، در عین اعتراف به تحولات اجتماعی و اقتصادی مثبت در کره، به نقش شخصیت - نقش روتاواو - در فرایند دموکراتیزاسیون بها می‌دهد. او روتاواو را به گورباچف کره و برنامه‌هایش را همانند گلاسنوست روسی تلقی می‌کند. (Gibney, 1992, p. 201)

این نگرش مبالغه‌آمیز است، زیرا با نوعی کم‌توجهی آشکار به نقش نهادهای مدنی و روشنفکران کره‌ای همراه می‌باشد، امری که خود روتاواو، هم توانست از پذیرش چنین واقعیتی شانه خالی کند. همانندی برنامه‌های انتخاباتی روتاواو با پلاتفرم سیاسی مخالفان، این ادعا را تأیید می‌نماید. در مباحث هانتینگتون بر عواملی چون گسترش مسیحیت که از ۱ درصد در ۱۹۶۰ به ۲۵ درصد جمعیت کره در سال ۱۹۸۰ افزایش پیدا کرد، افزایش کمی طبقه متوسط و مخالفت امریکا با کودتای نظامی، تأکید شده است. (هانتینگتون، ۱۳۷۳، ص ۸۴) در این رویکرد علت اصلی توسعه یافتگی سیاسی کره لاپوشانی گردیده است.

با توجه به کاستی‌های دیدگاه‌های فوق، در عین قوت و قدرت آنها، ضروری است برای شناسایی دقیق زمینه‌ها و همچنین علل دموکراتیزاسیون سیاسی، به مختصات جامعه کره در دهه ۱۹۸۰ توجه شود:

۱- نهادهای مدنی و نقش روشنفکران: نهادهای مدنی و مشخصاً احزاب سیاسی کره، به‌رغم

ضعف‌های تشکیلاتی آنها در مقایسه با حزب کنگره هند، در سال‌های دهه ۱۹۸۰ با طبقات اجتماعی ارتباط ارگانیک برقرار کردند، که نشان از دوری از حالت سکتاریستی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی داشت.

۲- فرهنگ سیاسی طبقات: بخش عظیمی از جامعه کره جنوبی تحت تأثیر آئین کنفوسیوسی که به نوعی منادی ارزش‌های اقتدارمنشانه می‌باشد، قرار داشت، البته ۲۵ درصد جمعیت کشور پیرو مسیحیت بوده‌اند. به نظر می‌رسد با توجه به سلطه آئین قومی بر جامعه کره، علاقه‌مندی به ارزش‌های دموکراتیک در میان کره‌ای‌ها در سطح امیدوارکننده‌ای نباشد و این خود تقویت‌کننده فرهنگ سیاسی انقیادی می‌گردید، اما تحولات اجتماعی - اقتصادی در این کشور چنین وضعیتی را تضعیف کرد.

۳- موقعیت نظامیان: نظامیان در سال‌های دهه ۱۹۸۰، همچنان دستگاه دولت را تحت کنترل خویش داشتند. اما در اواخر این دهه، به تدریج شکاف دموکراسی‌پذیری و دموکراسی‌گریزی در میان آنها پدیدار گردید.

۴- محیط بین‌الملل: دموکراتیزاسیون سیاسی کره در شرایطی در حال تکوین بود که نظام دوقطبی - به علت تحولات شوروی - دچار تزلزل گردیده بود (متفاوت از هند که این نظام در ابتدای راه بود). در چنین شرایطی امریکایی‌ها متحد نزدیک دولت کره هم به اپوزیسیون نزدیک می‌شدند و هم مانع از کودتای نظامیان علیه دموکراسی می‌گردیدند.

۵- نرخ باسوادی: در نتیجه تحولات اجتماعی و اقتصادی در کره، این کشور مواجه با افزایش نرخ باسوادی معادل ۷۲ درصد گردیده بود. همچنین تعداد دانشجویان آن از مرز ۱/۵ میلیون نفر تجاوز کرده بود. (Gilbney, p. 42)

۲- ترکیب جمعیتی: کره جنوبی برخلاف هند، دارای جمعیت روستایی فراوان نبود. آمار، تعداد آنها را ۱۸ درصد، برآورد کرده است، بقیه جمعیت کشور، در شهرها زیست می‌کردند که از میان آنها، ۳۴ درصد کارگر صنعتی بودند. (Gilbney, p. 87)

۳- وضعیت طبقاتی و اقتصادی طبقات: در سال‌های دهه ۱۹۸۰ وضعیت اقتصادی کره‌ای‌ها هم در مقایسه با سال‌های دهه ۱۹۶۰ و هم نسبت به کشور هند، شکاف محسوسی را به نمایش می‌گذاشت. توان اقتصادی بورژوازی صنعتی، افزایش یافته بود، طبقه متوسط احساس ضعف

نمی‌کرد. وضعیت کارگران صنعتی بهبود یافته بود، اما دهقانان، در عین ارتقا شرایط زیستی خویش، به علت کاهش یارانه‌های کشاورزی، تحت فشار بالادستها قرار داشتند. در چنین شرایطی درآمد سرانه مردم کره هم در حد ۳۱۱۱ دلار می‌نمود که این کشور را در زمره کشورهای با درآمدهای بالا در میان ممالک جنوب قرار داده بود. (Gilbney, p. 100)

ویژگی‌های فوق (افزایش طبقه متوسط، قدرت نهادهای مدنی، شکاف در درون دولت، محیط مناسب بین‌المللی و...) نشان از آن داشت که جامعه کره از ظرفیت لازم برای توسعه یافتگی سیاسی در دهه ۱۹۸۰ برخوردار گردیده است، امری که در دهه ۱۹۶۰، با توجه به شرایط زیر، غایب بود و دولت حاکم را وادار به انتخاب پروژه توسعه اقتصادی نمود.

۱- نرخ باسوادی: نرخ باسوادی در کره جنوبی دهه ۱۹۶۰، در حد ۲۲ درصد تخمین زده می‌شد. (Gilbney, p. 42)

تعداد دانش‌آموختگان آن هم بسیار نازل و در مجموع از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۹ از مرز هفتاد هزار نفر فراتر نمی‌رفت. (Gilbney, p. 4)

۲- وضعیت اقتصادی طبقات: در سال‌های دهه ۱۹۶۰، فقر و نابرابری جامعه کره را تهدید می‌کرد. دولت از بورژوازی صنعتی نه چندان قوی به حمایت برخاسته بود، توانایی طبقه متوسط به صورت ضعیفی ارزیابی می‌شد و کارگران و دهقانان در شرایط زیستی خوبی به سر نمی‌بردند. درآمد سرانه مردم کره هرچند در مقایسه با درآمد هندی‌ها بالاتر نشان می‌داد، ولی از ۲۰۰ دلار تجاوز نمی‌کرد. (Gilbney, p. 87)

۳- ترکیب جمعیتی، در سال‌های دهه ۱۹۶۰، بیش از ۶۰ درصد جمعیت کره روستایی و بقیه شهری بودند.

۴- الیت قدرت: نظامیان، در دهه ۶۰، کنترل دولت را در دست داشتند و در میان آنها در ارتباط با حل مشکلات اجتماعی و اقتصادی، اختلافی به وجود نیامده بود.

۵- نهادهای مدنی و روشنفکران: کره‌ای‌ها، در سال‌های دهه ۶۰، دارای نهادهای مدنی قوی نبودند، روشنفکران کره‌ای با توجه به ضعف تشکیلاتی احزاب خویش، نتوانستند مخاطبان اجتماعی خود را تحت تأثیر قرار دهند.

۶- محیط بین‌المللی: وضعیت نظام بین‌الملل در سال‌های اول دهه ۱۹۶۰ برای کره‌ای‌ها،

مناسب نبود، تهدیدات سوسیالیسم کره شمالی برای زمامداران وقت کره جنوبی، به مسئله جدی تبدیل شده بود. امریکایی‌ها، به دلیل نگرانی از این تهدیدات و همچنین در رقابت با شوروی، آن چنان به تغییر ساختار سیاسی در کره جنوبی فکر نمی‌کردند.

به هر حال، پرسش این است، به رغم آمادگی لازم جامعه کره برای اجرای دموکراتیزاسیون در سال‌های آخر دهه ۱۹۸۰، کدام یک از عوامل به مثابه نیروی مؤثر و یا نیروی تعیین‌کننده به حساب می‌آیند؟

در پاسخ می‌باید مواردی چون افزایش سواد، تغییر شکل فرهنگ سیاسی (از انقیادی به مشارکتی)، افزایش درآمد سرانه - که البته این امر بدون داشتن نهادهای مدنی کارگشا نمی‌نماید - و نقش امریکا - با توجه به اینکه نظم جدید تکوین نیافته بود و دموکراتیزاسیون سیاسی، سیاست امریکا در منطقه نبود - را در حد زمینه یا نیروی مؤثر در توسعه سیاسی قلمداد نمود. در کنار آن به نقش دولت و همچنین نهادهای مدنی که هر دو متکی به طبقات متوسط به بالا و مدرن بودند، تا حد نیروی تعیین‌کننده ارتقا بخشید. در زیر به دو مورد آخر توجه می‌کنیم:

۱- دولت: دولت کره، در شرایطی که نزدیک به نیم سده از استقلال رسمی این کشور می‌گذشت، مبادرت به دموکراتیزه کردن اقدام‌های سیاسی و اجتماعی کشور نمود. نظامیان حاکم از سال ۱۹۶۰، به دلیل ضعف طبقه حاکم، قدرت سیاسی را تحت کنترل خویش قرار دادند و در ۱۹۷۰ به صورت مختلف (اعتبارها، نوع سرمایه‌گذاری و...)، بورژوازی صنعتی - همراه با تضعیف سرمایه ارضی از طریق رفم ارضی - را مورد حمایت قرار داد، اما دولت چون دوهوان هرچند از مناسبات سرمایه دفاع می‌کرد، اما متفاوت از مقاطع گذشته، مبادرت به فشار محدود علیه سرمایه‌داران مانند اخذ مالیات‌های معوقه و نزدیکی به طبقه متوسط جدید که می‌توانست نیرویی در خدمت روشنفکران باشد، نمود. (لفت ویج، ص ۲۰۹)

این دولت، تحت فشارهای اجتماعی به تدریج در متن شکاف جناح‌های افراطی^۱ و پراگماتیستی (مصلحت‌گرایانه) قرار گرفت که یکی در دفاع از سرمایه صنعتی مقابله با جنبش

اجتماعی دموکراتیک را راه‌حلی مناسب می‌دانست، در حالی که جناح مصلحت‌گرا، این موضع را بر نمی‌تافت و بر دموکراتیزاسیون سیاسی به عنوان شیوه‌ای برای حل تنش‌های اجتماعی و سیاسی کشور تأکید می‌ورزید. ضمن آنکه بورژوازی - به صورت مستقیم نه غیرمستقیم از طریق نظامیان - با توجه به موقعیت اقتصادی خویش، علاقه‌مند به جایگاه سیاسی برتر در نظام سیاسی بود.

نقطه اوج تقابل جناحی در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۷، نمود عینی یافت که طی آن روتاواو به عنوان شخصیتی مصلحت‌گرا، در این انتخابات دست به ارائه پلاتفرمی که متضمن حقوق و آزادی‌های دموکراتیک مانند انتخاب رئیس‌جمهوری به صورت مستقیم از طریق آرای عمومی، برگزاری انتخابات شوراها، فعالیت‌های آزادانه مطبوعات و احزاب سیاسی بود، زد. او با تهدید به انصراف از کاندیداتوری، تعارض جناحی را به نفع پراگماتیست‌ها سوق داد. (فت‌ویج، ص ۲۱۲)

این امر باعث شد بورژوازی صنعتی بزرگ در موضع سیاسی برتر قرار گیرد و ائتلافی میان آنها و دیگر طبقات نزدیک مانند بورژوازی صنعتی کوچک و طبقه متوسط مدرن صورت پذیرد که در قالب تشکیل حزب لیبرال دموکرات - که ائتلافی از حزب حاکم (عدالت دموکراتیک) و احزاب مخالف (حزب اتحاد دموکراتیک و حزب ملی) بود - در بعد از انتخابات ۱۹۸۷ خود را نشان داد، ضمن آنکه این وضعیت، مانع از فعال شدن شکاف طبقاتی و گسترش رادیکالیسم سیاسی ناشی از آن در کره جنوبی گردید.

۲- نهادهای مدنی و نقش روشنفکران: یکی دیگر از عوامل مؤثر در دموکراتیزاسیون سیاسی، نهادهای مدنی و احزاب سیاسی مرتبط با آن تحت رهبری روشنفکران بورژوا و طبقه متوسط مدرن بود. هرچند موقعیت احزاب کره همانند حزب کنگره هند نبود و هیچ یک از آنها نه قدمت آن را داشتند و نه پشتیبانی اجتماعی‌اش را، اما شخصیت‌های مهمی مانند کیم دای جونگ و کیم یانگ سام که هر دو در دهه ۱۹۹۰ بر منصب ریاست جمهوری تکیه زده بودند، رهبری این احزاب را بر عهده داشتند که خود خلاء مزبور را تا حدودی جبران می‌کرد. این روشنفکران در قالب احزاب مختلف (حزب دموکراتیک نو، حزب اتحاد دموکراتیک، حزب ملی، حزب صلح و دموکراسی) دست به سازماندهی نیروهای اجتماعی زدند، آنها در عین

پذیرش سوسیالیزم معتدل، طرفدار آزادی و دموکراسی بودند. هرچند روشنفکران در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ در موضع نه چندان قوی قرار داشتند، اما در میان طبقات شهری حامیانی پیدا کرده بودند. آنها در انتخابات پارلمانی ۱۹۷۸، بیش از سی درصد کرسی‌های مجلس را از آن خود ساختند. (شاهنده، ص ۱۵۰) اما در دهه ۱۹۸۰، به دنبال تعمیق تحولات اجتماعی و اقتصادی (گسترش مراکز دانشگاهی و افزایش طبقات متوسط و کارگر صنعتی) و عدم پاسخ‌دهی سیاسی دولت چون دوهوان نسبت به آنها - که ظهور انتظارات فزاینده و فرهنگ مشارکتی را باعث شد - موقعیت روشنفکران رو به اعتلا گذاشت، به گونه‌ای که روشنفکران به راحتی می‌توانستند مبادرت به دموستراسیون‌های عظیم خیابانی بزنند و لایه‌ها و اقشار مختلفی را به سوی اهداف خویش جلب نمایند. تظاهرات پرشکوه مرتبط با قتل یک دانشجوی در سال ۱۹۸۶، نمونه‌ای از آن بود. موقعیت اجتماعی مخالفان از دید دولت حاکم هم مکتوم باقی‌نماند. یک نظرسنجی رسمی نشان داده بود که دولت چون دوهوان مورد مخالفت ۶۵ درصد مردم و ۸۵ درصد دانشجویان می‌باشد. (Gibney, p. 82)

این وضعیت باعث شد دولت نه تنها به سیاست چماق (فشار و تهدید علیه مخالفان) بلکه به سیاست هویج (اجازه فعالیت سیاسی آزادانه) در دهه ۱۹۸۰ روی آورد و در نهایت بخشی از دولت هم به حمایت از برنامه‌های مخالفان پرداخت. بنابراین باید گفت احزاب سیاسی کره به مثابه یک نهاد مدنی (خارج از دولت) عامل فشاری جهت اجرای پروژه توسعه سیاسی در این کشور گردیدند.

جمع‌بندی بحث: در این پژوهش، پس از بازگویی مباحث نظری مرتبط با نشانه‌ها و عوامل توسعه سیاسی، به مسائل سیاسی دو کشور کره جنوبی و هند پرداخته شد. صاحب این سطور، در جهت اثبات فرضیه که متأثر از روش جامعه‌شناسی توسعه - که تأکید بیشتری به نظریه مور دارد - است پذیرفت که دولت و حزب در دو کشور، در دموکراتیزاسیون سیاسی نقش مهمی داشتند. در هند، دولت به صورت سرشتی و تحت تأثیر علایق بورژوازی، پروژه دموکراسی را به اجرا گذاشت، حزب کنگره هم به عنوان نیروی تغذیه‌کننده - نهاد مدنی از درون - و آغازگر در این فرایند نقشی مؤثر داشت. در کره دولت به صورت مصلحت‌گرایانه و در جهت بهبودی موقعیت سیاسی بورژوازی صنعتی - با توجه به موقعیت اقتصادی آنها - از دموکراسی حمایت کرد. منتها

در ایجاد آن، باید نقش مهمی را برای طبقات متوسط مدرن و بورژوازی کوچک در قالب احزاب سیاسی مختلف قائل گردید.

کتابنامه:

- ۱- آبردین، پاتریسیا و نزیبت جان، (۱۳۵۹)، دنیای ۲۰۰۰، ترجمه ناصر موقیان، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.
- ۲- اکتوسر و دیگران، تاریخ نوین هند، تهران: آگاه.
- ۳- ایوانز، پیتر، (۱۳۷۲)، توسعه یا چپاول، ترجمه عباس مخیر و عباس زندیاف، تهران: طرح نو، ۱۳۸۰.
- ۴- _____، (۱۳۶۱)، زندگی من، تهران، امیرکبیر.
- ۵- پای، لوسین، (۱۳۸۱)، دموکراسی و دشمنانش، ترجمه محمود سلیمی.
- ۶- فضل‌ی، محمود، در جستجوی حقیقت، تهران: نشر مرکز.
- ۷- دال، رابرت، (۱۳۷۹)، دموکراسی، ترجمه حسن فشارکی، تهران: شیراز.
- ۸- راش، مایکل، (۱۳۷۷)، جامعه و سیاست، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سمت.
- ۹- ریشه، گی، (۱۳۷۴)، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی.
- ۱۰- سیارف، آلن، (۱۳۸۰)، «دموکراسی زودرس»، ترجمه علیرضا سمیمی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال ۱۶، شماره‌های ۴ و ۳.
- ۱۱- شاهنده، بهزاد، (۱۳۷۶)، چشم‌انداز منطقه شرق آسیا، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال ۱۲، شماره‌های ۱۲۴ و ۱۲۳.
- ۱۲- شاهنده، بهزاد، (۱۳۷۹)، سیاست و اقتصاد کره، تهران: انتشارات دانشکده حقوق و دانشگاه تهران.
- ۱۳- کشاورز، فرزانه و دیگران، (۱۳۷۸)، قانون اساسی کره، تهران: اداره کل مقررات.
- ۱۴- لفت ویچ، آدریان، (۱۳۷۸)، توسعه و دموکراسی، ترجمه احمد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: طرح نو.
- ۱۵- مدنی، امیر باقر، (۱۳۶۷)، استراتژی‌های توسعه اقتصادی، تهران.
- ۱۶- مور، برینگتون، (۱۳۶۹)، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر دانشگاهی.
- ۱۷- هانتینگتون، ساموئل، (۱۳۷۵)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن نلانی، تهران: نشر علم.
- ۱۸- _____، (۱۳۷۳)، موج سوم دموکراسی، ترجمه احمد شهنسا، تهران: روزنه.

19- Gibney, Frank, (1992), *Korea's quiet revolution*, New York: Walker and Company.

- 20- Handelman, Howar, (2000), *The Challenge of development*, New Jersey: Prentice Hall Inc.
- 21- Hard gravei, Robert, (1975), *India*, New York: Harcomrt Brace.
- 22- Hynes, Jeff, (1996), *Third world Politics*, America: Black Publisher. td.
- 23- -----, (2000), *Towards sustainable democracy in the third world* England: zoo.
- 24- Palmer, Norman, (1961), *The Indian political system*, London: Allen.
- 25- Pourgerami, Abbas, (1991), *Development and democracy in the third world*, America: Westview Press Inc, 1991.
- 26- Pye, Lucian, (1966), *The aspects of political development*, America: Litt ledown 8 co.
- 27- Yoginderk Alagh, Robert, (1991), *Planing and Policy in Indian development*, New Dehli, Vikas Publisher House.

